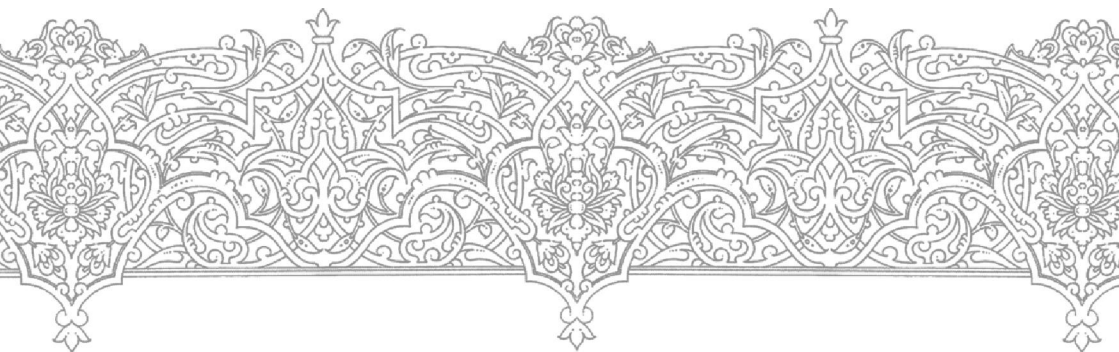




استعمار، فرهنگ، جنگ نرم و برخورد اندیشه ها

در منظومه فکری مالک بن نبی

نجفعلی میرزایی



«استنشاق عقلی» واژه‌ی خلاقانه‌ی ابن نبی در عرصه‌ی فرهنگی و علمی است. او هشدار می‌دهد که مصرف اندیشه و فکر و استفاده از منابع عقلی و فرهنگی در همه‌ی شیوه‌ها و سبک‌ها و ابزارش، چونان استنشاق هواست. همان گونه که با تنفس از هوا ممکن است میکرب‌های مرگبار به درون جسم انسان رخنه کند، نیز ممکن است با استنشاق فرهنگ و مقاله و هنر و دیگر قالب‌های معنوی و انفسی، میکرب‌های مهلک به درون شخصیت، عقل و نفس انسان بخزد:

«در خصوص تنفس فیزیولوژیک در هوای آلوده و مسموم، جای نگرانی نیست. تمدن مادی، ما را به ابزار کافی برای مقابله با این آلودگی‌ها مجهز کرده است. راه پرهیز از استنشاق مواد مسموم و کشنده استفاده از ماسک است. ولی در مورد تنفس عقلی، ماجرا بالکل متفاوت است. ابزار و وسایل دیگری برای حفظ نفس و روح انسان لازم است. ماسک مختلفی باید بر سر زد. گاهی باید از هوای آلوده فکری و عقلی نفس‌ها را حبس کرد... بسیاری از افکاری که ما استنشاق می‌کنیم کشنده‌اند. همین افکار مهلک باعث شد جامعه‌ی اسلامی در سده‌های اخیر کشته شود... حقیقت این است که افکار مهلک در هر جامعه توسط مردم همان جامعه ساخته می‌شوند. اندیشه‌ها و فرهنگ‌های مسموم جامعه اسلامی در درون خود ما تولید و ترویج و مصرف شده است... گاه افکار مرده و متعفن از افکار مهلک خطرناک‌تر است. افکار مرده در درون جامعه ما میتواند نیروی دفاعی جامعه را فریب بدهد و مایه‌ی خنثی شدن انرژی‌ها و تضاد درونی بدن جامعه اسلامی گردد.»^۱

در تحلیل مالک بن نبی در متن فوق سه محور «استعمار»، «استعمارپذیری» و «هجوم فرهنگی» یا «تهدید فکری» در معادله‌ی پیچیده‌ای به شکل تعاملی و در هم تنیده روی نقشه عملیات قرار دارند. اندیشه‌های غرب یکسره مسموم و یا مرگبار نیستند. اما آن‌ها با جامعه‌ی غرب و زیرساخت‌های فرهنگی و سیاسی و تمدنی‌اش نوعی سازگاری دارند. مشکل در قابلیت استعمار در درون ماست که به خاطر سستی‌های علمی و اخلاقی که غالباً بر اثر طرح‌های استعماری در درون جوامع مستعمره ترویج و ایجاد می‌شود بدون توجه به جایگاه این افکار در تمدن بیگانه دست به برگرفتن و وارد کردن کورکورانه‌ی آن‌ها می‌کنیم. به نظر مالک برداشت و الهام‌گیری غلط از اندیشه‌های کشورهای استعمارگر ناشی از روح سست و استعمارپذیر جامعه‌ی اسلامی است. به طور طبیعی راه بیمه کردن ساختمان و بدن جامعه‌ی اسلامی از امراض مهلک اندیشه‌های بیرونی هم در علاج انفسی و درونی ماست.

«مسأله فرهنگی» و «چالش فرهنگی» از کانونی ترین مباحث ابن نبی است. با توجه به این که ما در کشور خودمان و در سطحی وسیع تر در جهان اسلام با این مشکل بسیار ریشه ای و خطیر مواجه هستیم، مباحث ابن نبی برای ساماندهی و اصلاح بنیادین فرهنگ بجا و بسزاست. باورش سخت است اما با مطالعه دقیق اندیشه های ابن نبی انسان احساس می کند که او درست در صدد پاسخگویی به چالش های فرهنگی امروز ماست.

مثل همیشه و در تمام موضوعات مطرح شده در طرح اجتماعی - تمدنی ابن نبی این جا هم یادآوری می کنیم که مالک تمام این امور را از زاویه مدیریت استعماری فرهنگ و جامعه هم بررسی می کند. او هفتاد سال قبل عرصه اصلی قابلیت استعمار و استعمار پذیری روان و روح ملل استعمار شده را عرصه فرهنگی و نرم دانسته است. گرچه زمینه های ضعف و سستی انسان مستعمر و مستحمر در این ماجرا نقش دارد اما استعمار هم بی کار نمی نشیند و برای تسهیل پذیرش استعمار از سوی توده ها و افکار عمومی و نیز لایه ها و طبقات نخبه و اهل فرهنگ برنامه های متنوعی اجرا می کند.

مالک دهها بار در جاهای مختلف از جنگ فکری و برخورد فرهنگی یاد میکند.^۲ وی در این خصوص میگوید: «اگر به دلایلی جنگ مستقیم هم رخ ندهد، اما درگیری و مبارزه در عرصه ها و میادین جدید دیگری ادامه خواهد یافت. پیروزی های جبهه صلح در جبهه های فکری و فرهنگی رخ خواهد داد. نباید ذره ای تردید کنیم که مخالفان و خصوم درگیر و رقیب در محور واشنگتن - مسکو برای هیمنه بر منابع قدرت، به سلاح اندیشه و فرهنگ متوسل خواهند گشت؛ زیرا در آینده، بمب های اتمی آنان از حل منازعات آنان ناتوان خواهد بود.

این استنتاج با آن چیزی که بزرگانی از اهل علم در دنیا مانند برتراند راسل پیش بینی کرده اند سازگار است. او در مقاله ای در همین موضوع تأکید دارد که همه کسانی که تصور می کنند از این پس، هرگز و ابداً کمونیسم و هواداران آن پیروز نخواهند شد کاملاً در اشتباهند و باید تصوراتشان را بازسازی کنند. این افراد باید بدانند که دیدگاهی که بخواهند در دنیا منتشر شود باید از راه اقتناع باشد نه با زور.

باری، اگر بخواهیم با عبارت روشن تر بگوییم، مسلمانان در محور «طنجه - جاکارتا» با چالشی دو وجهی مواجه اند؛ زیرا از سویی باید به این فکر بکنیم که چگونه باید اندیشه ا و ایده های خود را کارآمد و تأثیر

۲ - کتاب فی مهب المعركة، مقالة الافكار القاتله والافكار الميته، فصلی مستقل در این کتاب است که با عبارت های متفاوتی نسبت به توصیفات مالک از اندیشه های مهاجم در کتاب «الصراع الفکری» مواجه می شویم، روح و حقیقت همه عبارات او یکی است. اندیشه ها و جنگ اندیشه های و ایده های یک حقیقت است که جوامع اسلامی بر اثر آن ها کارآمدی و گاه حیات و وجود خود را از دست داد. البته مالک ضمن تأکید بر این مقولات تلاش دارد گناه افکار مرده و مهلک را به منبع آن بر نگرداند بلکه به قابلیت الاستعمار جامعه ما که بستر اصلی برداشت و پذیرش ناخردانه و سست عنصرانه آن را فراهم می آورد بازگرداند.

گذر تر بکنیم و از طرف دیگر باید به دنبال شناخت بهترین ادوات و ابزارهای باشیم که استعمار با آن‌ها در صدد خنثی نمودن افکار ما و بی‌خاصیت و کاربرد نمودن آنهاست.

در واقع، ما با دو چالش و معضل رو به رو هستیم، اولی این است که چگونه افکار خود را در جامعه، فعال و کارآمد بکنیم؟ و دومی این است که چگونه باید سبک و روش استعمار در جبهه فرهنگ و اندیشه را بشناسیم تا از هیمنه نرم و فرهنگی او بر اندیشه‌هایمان جلوگیری نماییم؟ من در این کتاب تلاش خواهم کرد روی مشکل دوم تمرکز کنم و به دنبال شناخت و معرفی روش‌های استعمار برای تخریب افکار ما باشم.^۴

مالک در تمام فصول کتاب الصراع الفکری (جنگ اندیشه) به طرز آشکارایی در باره نقشه‌های استعمار برای مواجهه با اندیشه‌های تهدیدآمیز علیه او افشاگری می‌کند. برای نمونه به عناوین زیر بنگرید:

- ۱- خبرگزاری‌های جهانی رابطه تنگاتنگی با استعمارگران دارند. در نتیجه اخبار و تحلیل‌های خبری را مطابق میل و طرح‌های استعماری خود هدایت می‌کنند.^۵
- ۲- جریان‌های استعماری از نقاط ضعف و چالش‌های فکری و فرهنگی داخل کشورها مخالف خود برای ترویج اندیشه‌های مطلوب خود نهایت استفاده را می‌کنند.^۶
- ۳- استعمار فرهنگی یک حقیقت است و آن زمانی است که استعمارگران در تسلط بر اندیشه‌ها و تولید ایده‌های باب میل استعمارگر و ترویج آن در میان مردم هدف موفق می‌شوند.^۷
- ۴- از روش‌های استعماری برای تخریب اندیشه‌های عمیق و تهدیدآمیز علیه وجود آن، حمایت از اندیشه‌های سبک و احساسی و شعاری است. گاه این شعارها و افکار سطحی و عاطفی علیه خود استعمار است. بدین وسیله در ظاهر افکار ضداستعماری است اما بخاطر ضعف و سستی ارکان آنها عملاً پایگاه استعمار تقویت و اندیشه‌های بنیادین و عمیق جبهه ضداستعمار هم به حاشیه می‌رود.^۸
- ۵- استعمارگران از تمجید به قول آن‌ها امعا و احشای هضم‌کننده‌شان در کشورهای تحت سلطه پرهیز می‌کنند. در این خصوص می‌گوید: «استعمار شیطان است. اما اگر بخواهد از تیم فکری خودش در دیگر کشورهای تحت سلطه تمجید کند آن وقت شیطانی سفیه و کودن است. شیطان و به عبارت دیگر، استعمار، با دقت تمام مراقب تمام رفتارها و مواضع زبانی خود است تا مبدا حرفی نزنند که باعث درد سر هوادارانش در برابر موج عاطفی مبارزان و توده‌های علیه استعمار شود.»^۹

۳- منظور نویسنده کتاب الصراع الفکری است.

۴- بخشی از مقدمه کتاب الصراع الفکری، ص ۲۱. این کتاب یکی از مهمترین کتاب‌های مالک است. از نظر نیازهای نظام جمهوری اسلامی که با پیچیده‌ترین روش‌های استعماری برای تخریب اندیشه‌های آن و رهبرانش مواجه است مطالعه این اثر ضروری است. البته با توجه به غنای آن و نیز زنده بودن تمام موضوعاتی که این نبی با فراست و بصیرت تمام در باره نقشه‌های اندیشه‌ساز استعمارگران به آن‌ها پرداخته به خواست خدای متعال، در مقاله مستقلی در آینده به روش‌های استعمار در جنگ جبهه فرهنگ و اندیشه خواهیم پرداخت.

۵- الصراع الفکری، ص ۲۸.

۶- همان، ص ۲۹.

۷- همان، ص ۲۹.

۸- همان، ص ۲۷.

۹- همان، ص ۲۸.

۶- استعمار گاهی از در تحریک کردن و به خشم آوردن یک ملت وارد می شود تا طرف مقابل به خشم و انفعال بیفتد و بدون برنامه و تدبیر و صرفاً در اثر انفعال تمام انرژی خود را بدون نقشه و حساب و کتابی خالی کند. ابن نبی از مثال عجیبی استفاده میکند. او می گوید گاهی استعمارگر مانند یک گاوباز اسپانیایی عمل می کند. او پارچه سرخی را (که نماد عامل تحریک احساسات و خشم) آن قدر به استعمار شده نشان می دهد که او نیز بدون هیچ برنامه و فکر و نقشه ای و صرفاً به دنبال خشم و انفعال تمام توان خود را مانند گاو مستی که از دیدن پارچه سرخ گاوبازان شدیداً منفعل و خشمگین شده، بیهوده مصرف می کند.^{۱۰}

۷- اهمیت موضوع «جنگ و جبهه فکری» زمانی دانسته می شود که در جامعه، اندیشه و فرهنگ دارای جایگاه والایی باشد. و اگر نه در کشورهای جهان سوم که فکر و ایده وجود خارجی ندارد موضوع جبهه فرهنگی یا جنگ فکری چه معنایی دارد؟!

۸- کشورهای دارای قابلیت استعمار یا مستعمره غالباً از محورهای پنهان و عمیق مبارزه فکری و جنگ فرهنگی آگاهی ندارند. آن ها از نتایج منفی آن اقدامات به منفی بودن آن پس از واقعه می رسند. برای نمونه وقتی جوانان خود را برای تحصیل عالی به کشورهای استعمارگر میفرستند فاقد این بصیرت اند که بدانند این یک موضوع مرتبط با تهدید فکری است. راه نفوذ استعمار به کشورهای استعمار شده یا در معرض استعمار همین نخبگانی اند که برای تحصیل به آن جا میروند.^{۱۱}

۹- استعمار با هوشمندی تمام، افکار مورد نظر خود را در تاریکی و بدور از جنجال رسانه ای وارد معرکه می کند تا کسی به مناسبات آن با استعمار پی نبرد. در سایه جنجال های حاشیه ای یا کاذب و شرایطی که توجه ها به سمتی غیر از سمت استعمار است جنگ های فرهنگی در جای دیگر آن طرف تر کلید می خورد. خبرگزاری های، شبکه های خبری، سایت ها و سخنرانی های رسمی و امثال آن ها همه میدان جنگ و تحرک فکری و فرهنگی استعمار نیست.^{۱۲}

۱۰- چهره ها و شخصیت های استعمار پذیر به مثابه نقاب بر چهره استعمار عمل می کنند. در واقع آن ها به نیابت از استعمار در جبهه علمی حرکت می کنند اما این نیابت کاملاً پنهان است.^{۱۳}

۱۱- استعمار برای زدن اندیشه های تهدید آمیز از دو راه وارد می شود یکی این که افکار عمومی مردم را علیه آن افکار متنفر می کند. این کار به وسیله ابزارهای گسترده رسانه ای صورت می گیرد. دوم این که مبارز فکری را با لطایف الحیلی از کار خود سرخورده و مایوس می کند. همه این حرکت با مهارت و با نقاب بر چهره رخ می دهد.^{۱۴}

۱۰- همان، ص ۲۹.

۱۱- همان، ص ۳۳.

۱۲- همان.

۱۳- همان، ص ۳۶.

۱۴- همان، ص ۳۸.

۱۲- استعمار از متخصصانی^{۱۵} استفاده می‌کند تا اندیشه‌های کشورهای ما را با دقت تمام و روزانه رصد^{۱۶} کنند. آنها را دسته‌بندی نمایند و در اختیار قرار دهند تا بر روی روش‌های مواجهه با صاحبان این ایده‌ها و افکار و تخریب مضامین و محتوای فکری آن‌ها برنامه‌ریزی شود.

۱۳- از مهمترین راهبردهای جنگ فرهنگی و فکری استعمار اینست که بجای مواجهه با افکار تهدیدآمیز جنگ فرهنگی داخلی در بین کسانی که تا دیروز در یک صف و سنگر فرهنگی بودند راه می‌اندازد.^{۱۷}

۱۴- سیاست به حاشیه بردن و از صحنه بیرون انداختن مبارزان جبهه فرهنگی به روش‌های خاص و البته پنهان و بدون ردّ پا یکی از سیاست‌های کارآمد استعمار در کشورهای تحت سلطه است.

این موارد تنها بخش بسیار کمی از تیزهوشی‌های ابن نبی در شصت سال پیش در شناخت و افشای روش‌های استعمار برای برخورد با افکار و ایده‌های فرهنگی ملل و دول تحت سلطه است. خواندن کتاب الصراع الفکری دنیایی از ظرافت و فراست مالک بن نبی در استعمارشناسی در عرصه نرم و جبهه فرهنگی را به روی ما می‌گشاید.

پس از طرح نسبتاً تفصیلی روش‌های برخورد استعمار با دنیای فکر از نگاه مالک اینک باید به این مطلب هم اشاره کنم که اهمیت فرهنگ از آن‌جا ناشی می‌شود که وی همواره بر نقش پایه‌ایده و به تعبیر خود او «الفکره»^{۱۸} تأکید می‌کند. جنس و جهت هر تمدن هم از نظر او معطوف به همین فرهنگ و اندیشه سرچشمه آن شناخته می‌شود. راز عدم توجه زیاد به محصولات مادی هر تمدن و به قول او «عالم الأشیاء» و تمرکز بر «عالم الأفكار» ناشی از همین است. پروژه بزرگ مالک اقتصاد محور، قدرت محور و فرد محور نیست. او انسان محور است. گاهی انسان و فکر را هم هم‌طراز میدانند. برای نمونه ببینید:

«بیشتر تفسیرها و تعریف‌های فرهنگ به دو مکتب باز می‌گردد، مکتب غرب و مکتب مارکسیسم. در الگوی فکری غرب، شاهد نوعی وفاداری به تعریف عصر روشنفکری و رنسانس هستیم؛ زیرا هنوز باور دارند که فرهنگ حاصل اندیشه یعنی انسان است. در مقابل این تعریف مکتب مارکس معتقد است که فرهنگ در ذات و جوهرش، حاصل و میوه جامعه است.»^{۱۹}

۱۵ - همه مطالب ابن نبی که در این موارد می‌آید امروز هم بی‌کم و کاست قابل مشاهده است اما روش‌ها و تسمیات آن‌ها قدری تفاوت کرده است. مراکز تحقیقاتی و اتاق‌های فکر و امثال آن‌ها در کشورهای اسلامی از مهمترین مسیرهای تحقق این موارد است.

۱۶ - ابن نبی در کتاب الصراع الفکری بارها از تعبیر «المراصد المختصة بالصراع الفکری» رصدخانه‌های تخصصی در حوزه جنگ فکری استفاده کرده است. ۱۷ - همان، ص ۴۴.

۱۸ - ابن کلمه در ادبیات و اندیشه‌های مالک کلید واژه پایه است. او در حقیقت سه گانه معروف خود، انسان، زمین و زمان (الإنسان، الزمن، التراب) را با یک اندیشه نظام مند و سیستم‌مندانگانه فکری به هم پیوست می‌زند. سمت و سوی هر تمدن بر اساس الگوی تعامل و ترکیب آن «ایدئولوژی» با این سه گانه شکل و شخصیت می‌گیرد. از این رو شخصیت هر تمدن و مختصات واقعی آن به این مبانی نظری و فکری بستگی کاملی دارد.

۱۹ - مشکلة التفاهة، ص ۲۸.

او همواره بر این امر تأکید دارد که مشکلات فرهنگی جهان اسلام با زایش فکری و آزاداندیشی و تولید فکر در درون خود این جغرافیای انسانی-فرهنگی قابل تحقق است. البته این بمعنای بریدن از محیط نیست. چنانکه گذشت مالک به تعامل و دادوستد فرهنگی باورمند است. وی در کتاب مشکله الثقافه تصریح دارد: «می توانیم به طور کلی بگوییم که تلاش برای اقتباس راه حل آمریکایی یا مارکسیستی نوعی مخاطره به حساب می آید. نمیتوان برای حل مشکلات فرهنگی جهان اسلام به دنبال وارد کردن راه حل های این گونه باشیم؛ زیرا در اینجا ما شاهد جوامعی هستیم با عمر، دیرینه، مقاصد، اهداف و جهت گیری های بسیار متفاوت.»^{۲۰}

به عقیده وی، چالش بزرگ ما در این زمینه اینست که در غرب دنیای چیزهای آنان با دنیای اندیشه های آنان همسو و هماهنگ است. اما در جهان اسلام دنیای اندیشه های ما ناقص و ناتمام و تشویه شده است؛ در نتیجه با این دنیای التقاطی فکری حاکم بر جهان عرب و اسلام از دنیای چیزهای آنان که وارداتی است بهره میگیرم. این برخورد و تضاد خطرناکی در عرصه اجتماعی اسلامی و عربی به وجود آورده است: «پر واضح است، راه حلی که بر اساس (دنیای محصولات و چیزها) مبنای ساختار و ساختمان فرهنگی باشد قابل تطبیق و تحقق در بلاد عربی و اسلامی نیست؛ زیرا در این جا هنوز عالم اشیایی همسو با عالم افکار در خارج وجود ندارد. چنان که روشن است جامعه ای که در حال قیام و بیداری است هنوز دنیای تولید و محصولاتش وجود خارجی ندارد. در نتیجه بجز دنیای اندیشه ها چیزی در اختیارش نیست. اینجاست که ناظر به این وضعیت و برای حل مشکل فرهنگ نمی توان دست به وارد کردن راه حل های بیرونی کرد به همان سان که تیر آهن و مصالح ساختمانی وارد می کنیم.»^{۲۱}

مالک کمتر مباحث حق و باطل انگاری ایدئولوژیک را با تحلیل های علمی اجتماعی در هم می آمیزد. او حرف های خود را در باره نقاط قوت و ضعف و آسیب شناسی های هر فرهنگی در جای خود می زند. اما در مقام تعریف ها و مرزبندی های مفهومی در صدد بیان همگونی و نا همگونی و منطقی بودن یا نبودن روش های تعامل است. او بر این باور است که حتی اگر یک اندیشه باطل باشد از نظر ما اما در عرصه اجتماعی لزوماً باید دنیای اندیشه و محصولاتش ارتباط معنادار و سنجیت معقول داشته باشند. در این جا نیز با منطقی جامعه شناختی و بسیار کارآمد مالک مواجه می شویم. در نقد و واکاوی مرزبندی های مفهومی واژه فرهنگ از دیدگاه شرقی و غربی می گوید:

۲۰- همان، ص ۳۶.

۲۱- همان، ص ۳۸.

« با دقت در همه تعاریفی که از فرهنگ در دیگر مکاتب و ملل غرب و شرق عرضه شد در می‌یابیم که آن تعریفها بخودی خود قابل نقض و رد کردن نیستند. نقص آنها به خاطر وجود خطا و اشتباه در درون آنها نیست. بلکه از آن جهت قابل تمسک و قبول ما نیستند که مفاد و مضمون آنها کلید حل مشکلات فرهنگی در جامعه اسلامی را به ما نمی‌دهد. اوضاع فکری، تاریخی و اجتماعی کشورهای عربی و اسلامی با این تعاریف همسو نیست. البته آن تعاریف با عناصر اندیشه‌های تمدنی غرب و یا با مؤلفه‌های ایدئولوژیک مارکسیستی سازگاری دارد.»^{۳۳}

بدینگونه است که این نبی بسیاری از مشکلات تمدنی را برآمده از فهم ناقص و ناتمام و کژفرهنگ و در نتیجه ناکارآمدی عملکرد فرهیختگان و اهل فرهنگ کشورهای جهان سوم می‌داند. زمانی که آنان، بدون توجه به خصوصیت‌های بومی و تاریخ و اندیشه جوامع خود دنبال وارد کردن راه‌های فرهنگی از بیرونی هستند که سنخیت آن‌ها با مبانی و ارزش‌ها و طبیعت فرهنگی کشور میزبان بکلی متفاوت است. او ناکارآمدی^{۳۳} در عرصه فرهنگ و علم را ناشی از همین ناهمگونی اجتماعی بین جوامع ما و جوامعی میداند که منبع اصلی تولید حوزه‌های تخصصی یا منابع متخصص انسانی مربوطه است. برای تبیین موضوع مثال دو دانشجوی غربی و مسلمان در یکی از دانشگاه‌های غرب را میزند. هر دو دانشجو بخوبی درس می‌خوانند. در یک نظام علمی فارغ‌التحصیل می‌شوند. هر دو پزشک می‌شوند. ای بسا از نظر نمره و تفوق علمی این مسلمان از آن اروپایی پیشی هم داشته باشد اما فرد مسلمان در جامعه کارایی و موفقیت پزشک هم‌شاگردی خودش را ندارد. این پزشک مسلمان که از نظر هوش و سطح علمی از آن غربی هم بالاتر بود اما در مواجهه با مشکلات زندگی و ساختارهای اجتماعی از او عقب می‌ماند. به نظر مالک در اینجا یک تفسیر برای این اختلال قابل عرضه است و آن این که «کارآمدی اجتماعی» ربطی به سیستم علمی دانشگاه ندارد بلکه به واکنش رفتاری شخص در برابر سبک زندگی اجتماعی او در جامعه خاص مرتبط است. از این رو در حالی که ما به دنبال حل معضلات و چالش‌های فرهنگی هستیم خود را در میانه مشکل گسترده‌تر و متفاوت‌تری به نام مشکل سبک زندگی و رفتار همسو با آن می‌یابیم.^{۳۴}

او در کش و قوس مرزبندی مفهوم فرهنگ از دیدگاه جامعه اسلامی یا همسو و سازگار با دیرینه و تاریخ ما معتقد است ما با شرایط بحرانی کنونی که فاقد دنیای اشیاء محصولات و ثمره‌های خارجی و عینی

۳۳- همان، ص ۳۹.

۳۳ - «لا فاعلیه»، واژه مهمی است که مالک برای مفهوم ناکارآمدی و نقص عملکرد به کار می‌برد.

۳۴ - مشکلة الثقافة، ص ۴۲.

فرهنگ) هستیم و صرفاً به دنبال تحول در دنیای افکار خود هستیم و سپس اشیای متناسب و سازگار با آن را خواهیم داشت، در چنین شرایطی، باید به دنبال تعریفی مرکب، منشور وار، مکعبی، چند ضلعی و متکثر الأبعاد باشیم. تعریفی تو در تو و پیچیده.

در نگاه ابن نبی، برای شناخت و تعریف فرهنگ لازم است سه بعد را بکاویم، شناخت عناصر انفسی^{۲۵}، شناخت عناصر اجتماعی و شناخت مناسبات این دو مجموعه عناصر و نقشهای متقابل آنها بر یکدیگر و مسیر تحول و تغییر در هر دو عرصه. از نظر مالک فرهنگ یعنی همین مناسبات و روابط نفسی فرد با اجتماعی «قوم». در نتیجه، معنای عمیق فرهنگ در نزد مالک بر خلاف آن چه از دو مکتب شرق و غرب نقل میکند که تعاریفی بسیط و غیر پیچیده دارند معنایی ارتباطاتی، مرکب، درهم تنیده و همکنشگر دارد. ابن نبی معتقد است اندیشه‌ها اگر در عرصهٔ عینیت اجتماعی کارآمدی خود را از دست دادند باید مدفون شوند. در مثال عجیبی می گوید، با بررسی تاریخ جوامع می فهمیم که هر جامعه همانگونه که گورستانی دارد که مردگانش را در آن دفن می کند، همان گونه گورستان دیگری دارد که افکار غیر قابل استفاده در حیات اجتماعی اش را در آن به ودیعت می گذارد.^{۲۶}

«انگیزه والا و مترقی» یا «دغدغهٔ متعالی»^{۲۷} یکی از مهمترین و کلیدی ترین واژه های ابن نبی در حوزه تحلیل فرهنگی است. او بر این باور است که کارآمدی اندیشه و فرهنگ مستلزم شرایط روحی و روانی و نیز اجتماعی مناسب و خاصی است. این شرایط با اقتضای زمان و مکان نسبت هایی دارد. هر اندیشه و ایده ای برای اثرگذار بودنش به محیط انفسی و اجتماعی خاصی نیازمند است. دقت کنید که مالک همواره تمام این مباحثش ناظر به یک موضوع مرکزی و قانونی است؛ تمدن سازی. در نتیجه مطابق تحلیل او لازم است ایده ها و چارچوب های نظری و فکری به اقتضای شرایط مستمراً باز تحلیل و واکاوی شوند. یا شرایط مناسب آن ها تأمین گردد یا ادبیات ها، گفتمان ها، نظریه ها و ایده های فکری و فرهنگی دستخوش تحول و بازسازی قرار گیرد.

از این رو ما برای تحقق بخشیدن به طرح های تحول در هر سطح و جایگاهی که باشد فقط به نظریه پرداز و کرسی نظری و انسان فکور و خلاق نیاز نداریم بلکه به مناسبات درست آن ایده با فضای انفسی

۲۵ - قبلاً هم در جای دیگری اشاره کردیم که زیرساخت نقشهٔ تحول انسانی و اجتماعی و سپس تمدنی در اندیشهٔ مالک بن نبی برگرفته از قرآن است. او به معنای واقعی نگرشی سنن محور و جهان بینی ای قرآنی دارد. مرزهای مفهومی او در حوزه انسان شناسی، جامعه شناسی و تمدن شناسی کاملاً قرآنی است. دو گانه انفسی و اجتماعی او که در سر تا سر مباحثش طرح می شود برگرفته از دو آیهٔ قرآنی است که از مناسبات تغییر اجتماعی (تغییر ما بقوم) و تغییر انفسی (تغییر ما بانفس) گرفته است. ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیر ما بانفسهم.

۲۶ - مشکله الثقافه، ص ۴۶.

۲۷ - واژهٔ اصلی که مالک استفاده می کند «لاهتمام الأسمى». بنده در زبان فارسی یکی از این دو واژه را پیشنهاد می کنم.

و اجتماعی جامعه هم محتاجیم. موفقیت ما یکسره در گرو این نیست که افکار نداریم و باید افکاری طرح کنیم، بلکه این هم مهم است که بدانیم این افکار هر قدر هم که درست باشد اما نسبت و ارتباطش با فضای روحی و اجتماعی عصر ما یا ملت ما یا امت ما چیست. این امر در نهایت اهمیت است؛ زیرا به نظر مالک طرح ایده‌ها اگر نامتناسب با فضای روحی و انفسی و یا نگرش اجتماعی همراه با آن باشد هیچ کارامدی ای نخواهد داشت و قدمی در مسیر تمدن سازی بر نخواهیم برداشت.

ابن نبی برای توضیح اندیشه خودش مثال‌های بسیار متنوعی می‌زند. یکی از این مثال‌ها در باره ابن خلدون است. او معتقد است که اندیشه‌های ابن خلدون بسیار مرقی بوده است. اما می‌گوید برآستی چرا این اندیشه‌ها به توسعه و ترقی جامعه مخاطب ابن خلدون نینجامید؟ پاسخ می‌دهد که: «لأن هذا التراث في ذلك العصر كان يمثّل فكرة لا صلة لها إطلاقاً بالوسط الاجتماعي» زیرا این اندیشه‌های بلند ابن خلدون در آن زمان هیچ تناسب و پیوندی با جامعه معاصرش نداشت.

حال اگر مبتنی بر همین نظریه ابن خلدون به برخی از تلاشهای فرهنگی و فکری خودمان نگاهی بیندازیم و در سایه این تحلیل آن را آسیب شناسی کنیم اشکار به آسیبهای نوع نگرش‌های خود به مقولاتی مانند صدور انقلاب خواهیم رسید. منظورم از صدور انقلاب همان صدور ایده و اندیشه است و آسیب شناسی آن و اگر نه صدور انقلاب به معنای روش سخت افزارانه یا نظامی و امثال آن که نه مقصود نظام بوده است و نه معقول است و البته ارتجاع عربی و دنیای غرب روی همین روش نفوذ انسانی و فیزیکی ایران برای صدور انقلاب تمرکز کرده اند که اتهام و افتراست. اما همان تصور درست این که باید انقلاب را بعنوان یک ایده و تصور صادر کرد. همین هم از نظر ابن نبی و منطق آسیب شناسی اش باید بازکاوی کنیم.

با روش ابن نبی تحقق یک انقلاب در یک سرزمین فراتر از یک ایده و اندیشه و دکتربین به بستر اجتماعی همراه و نیز وضعیت و شرایط انفسی و درونی انسانها هم نیاز دارد. مقولاتی مانند ساختارهای مذهبی، بافتهای قبیله‌ای، تاریخ و دیرینه فرهنگی، وضعیت اقتصادی و سرمایه‌هایی مانند نفت و دیگر منابع طبیعی و دهها عامل مرتبط با اجتماع و نیز شخصیتها و باورها و بینشهای حاکم بر انسانها همه و همه باید مورد تحلیل و مطالعه قرار بگیرند و بر اساس نتایج به دست آمده به صدور یک اندیشه پردازیم.

البته با نگاهی عمیق تر به تفکر ابن نبی با این حساب اصولاً واژه صدور برای انتقال فرهنگ‌ها و حتی واژه انتقال برای تعامل و مناسبات فرهنگی مطلوب دقیق به نظر نمی‌رسد. شاید شکست خورده ترین پروژه‌های تحولات صدور اندیشه در جهان معاصر ما انقلاب‌های رنگین و مخملی غرب در برخی از

کشورهای اروپای شرقی و آسیایی و سپس انقلاب های عربی است. در انقلاب های مخملی غرب ما با یک کودتای فرهنگی رو به رو هستیم. در حالی که فرهنگ کودتا بردار نیست. فرهنگ ریشه در تحولات پایه در عرصه انفسی و اجتماعی دارد و این تغییرات چیزی نیست که بتوان یک شبه یا یک ساله در یک جامعه پدید آورد. حرکت فرهنگ تابع قوانین و ضوابط بسیار دقیقی است.

در جریان بیداری اسلامی اخیر هم با مشکلی شبیه همین مواجه هستیم. ملت هایی فاقد زیر ساخت های درست فکری و فرهنگی قیام می کنند. با مطالعه شعارها و برنامه های انقلاب های آنان و وضعیت های نخبگان و عالمانشان و نیز جریان های فکری و سیاسی پیشگام در جریان انقلاب ها آنان شاهد هیچ سختی و توافقی نیستیم. شبکه های اجتماعی اینترنت با هدایت های پیدا و پنهان داخل و خارج، تب و التهاب موج عظیمی از مردم را با هدف تغییر زیرساخت های سیاسی ایجاد می کنند. درست مانند ویروس و با همان سرعت از کشوری به کشور دیگر انتقال می یابد. پیداست که چنین اتفاقی مبتنی بر تغییر انفسی و اجتماعی نیست و دیر یا زود به بلای جان همین مردم تبدیل می شود.

در مقابل، با مطالعه نهضت ملت مسلمان ایران با رهبری حضرت امام و بررسی ریشه های تاریخی آن به وضعیتی کاملاً متباین با این انقلاب ها مواجه می شویم. انقلاب اسلامی ایران از هیچ جا وارد نشد. هیچ کسی در صدور آن به ایران نقش نداشته است. بلکه این انقلاب بر اساس تاریخی همسو، یک دست و منسجم از نهضت و قیام شیعی امامی و نیز بر اساس تجربه های بسیار غنی سیاسی از دوران صفویه و نیز قبل تر از آن از زمان امامان معصوم و بویژه با توجه به کربلا و نقش بی بدیل و الهام آفرین آن برای جامعه ای مانند ملت ایران و البته مضاف بر همه این ها، بر مبنای دنیای افکاری منسجم با این جریان ها و حرکت ها و نخبگانی تربیت یافته همین مکتب این انفجار اجتماعی و انقلاب حقیقی را شاهد شدیم. شگفت این است که عده از ما همه این امور را می دانیم اما با این وجود تفسیر ساده و بسیار سطحی ای از صدور انقلاب ارائه می کنیم. واقعیت این است که انقلاب اسلامی ایران با ملاک های تحلیل تمدنی ابن نبی در مسیر درست و دقیق تمدن سازی بوده است. منظوم رفتارهای پس از انقلاب نیست بلکه سیر طبیعی تحقق خود انقلاب است. راز عقلانیت و منطق و علمیت حاکم بر رفتار سیاسی حاکمان و طبقه رهبری انقلاب ما هم در همین طبیعی بودن سیر تمدن سازی انقلاب نهفته است.

به نظر ابن نبی برای متحول کردن فرهنگ و توسعه عمیق و حقیقی و دوام دار فرهنگی بیش از برنامه های مقطعی و یا بخشنامه ای باید به فکر ایجاد محیط زیست اجتماعی و تربیتی برای افراد جامعه باشیم.

« واقعیت این است که انسان، ملاک‌ها و معیارهای خوب و بد را که بعدها پایه و مبنایی برای اختیار سبک زندگی او می‌شود، بر اساس یک فرایند تأمل و تفکر و اختیار بر نمی‌گزیند. چنین فرایندی حتی اگر برای برخی از مردم ممکن باشد اما برای اغلب جامعه وجود ندارد. یک فرد روستایی و یا یک کودک چگونه میتواند تجزیه و تحلیل کند و سپس مبنایی را بپذیرد یا نپذیرد؟ در واقع، انسان این معیارها و موازین را مانند استنشاق هوا به طور ناخودآگاهی از محیط خانوادگی، تربیتی، سیاسی و اجتماعی اش و به تعبیری از قلمروی روحی اش می‌گیرد. درست مانند استنشاق اکسیژن از قلمروی جوی و فضایی اطراف خودش برای بقای زندگی اش. انسان از زمان ولادتش در دنیای افکار و اشیایی که با آن‌ها زیست می‌کند غرق است. او با این افکار و اشیاء در گفت و گویی همیشگی است. محیط داخلی ای که انسان در آن جا می‌خوابد و بیدار می‌شود. سیمای کلی وضعیتی که انسان زندگی روزمره اش را با آن می‌گذراند در واقع فرهنگی را برای انسان می‌سازد که با زبانی مرموز و ناشناخته جزئیات آن با روح انسان رابطه برقرار می‌کند.

اما در این میان و با همه این دیالوگ روحی و معما وار روح ما با این محیط ناگهان هر از گاهی سکوت می‌شکند و حرفهایی از این گفت و گو مرموز ما با محیط به سخن می‌آید که دیگران هم می‌فهمند، درست مانند زمانی که آن سیب سر نیروی جاذبه زمین را برای نیوتن به زبان آورد یا آن گاه که صدای شر شر آب در قصر اِست (Este) پرده از راز قطعۀ جاودانۀ موسیقی را برای لیتز نابغه بر داشت. باری، هر تفصیلی از محیط ما زبانی دارد پنهان که با همل توانایی‌های عقلی اما به کنه آن نمی‌رسیم. با این حال اما با زبان درون با آن‌ها رابطه برقرار می‌کنیم. مثلاً آن نماد یا تندیس کوچک اتاق خواب یا دفتر کار ما به هیچ روی خاموش و بی‌جان نیست. چیزی در آن نهفته است. چیزی شبیه روح که ما را به سخن گفتن فرا می‌خواند و ما هم آن را.

برای همین ما آشکارا می‌فهمیم وقتی یک شیئی از محیط همیشگی فرهنگی خود، بریده می‌شود و به جای دیگری می‌رود گویی چیزی در این میانه می‌میرد؛ زیرا زبان آن چیز در بیرون از این محیط بی‌معنا و نامفهوم می‌گردد. از این جاست که باید مستمراً بر پیوند و تناسب و پل فرهنگی میان اشیاء و افکار تأکید کنیم. روابطی که به افکار و اشیای ما ارزش‌های عینی و درونی می‌بخشد.^{۲۸}

حال باید در بارۀ موضوع مهم دیگری که در منظومه فکری مالک بن نبی با اهمیت و تعینی کننده است اشاره کنیم. در واقع «الصراع الفکری» یا برخورد اندیشه‌ها شاه کلید مباحث ابن نبی در حوزه جنگ نرم، مبارزه فکری، تضاد اندیشه‌ها و حتی جنگ و هجوم فرهنگی است. وی قواعد جنگ در حوزه علم و اندیشه را در پیرامون این اصطلاح کانونی اش تبیین می‌کند. این مبحث در آثار و اندیشه مالک از آن

روی با اهمیت است که خود او در معرض خشن‌ترین و ناجوانمردانه‌ترین این جنگ‌ها قرار دارد. تردیدی نیست که ابن‌نبی با اندیشه‌های ژرف و دلیرانه‌اش علیه استعمار و استعمارپذیری از دشمنان درجه یک و خط‌مقدم استعمارگران به شمار می‌آمده است.

از این روست که ما میتوانیم با توجه به مواجهه و مبارزه جهانی جمهوری اسلامی با جریان‌های استعمارگر خارجی و ارتجاع و استعمارپذیر در داخل کشور ویا درون جهان اسلام، ارتباط معنوی و معنایی خوبی با ابن‌نبی و روح اندیشه‌هایش برقرار کنیم. گرچه جانمایه طرح کلان مالک از نوع فکری و فرهنگی است و الگوی اسلامی او هم‌الگوی اجتماعی است تا سیاسی و عرصه سیاست را مظهری از میادین اسلام اجتماعی میدانند اما در کتابها و نوشته‌های متنوعش از تضاد و هجوم فرهنگی و علمی سخن گفته است. یکی از اهتمامات و کانون‌های توجه مالک کشف روش‌های استعمارگر در به‌زانو در آوردن ملت‌های استعمار شده و وادار کردن آن‌ها به تسلیم شدن در برابر اراده‌های اوست. همچنین او تلاش فراوانی کرده است که روش‌تخدیر مردم و مسخ‌هویت‌های خودی آنان و روش‌های ازخود بیگانه کردن ملت تحت استعمار و بلکه تقویت روح استعمارپذیری و احساس وابستگی و نیاز حیاتی به او را بر ملا کند.

معلوم است که بدون شناخت دقیق فرهنگ و طبیعت آن و نحوه شکل‌گیری‌اش در انسان و جامعه و یا تبعات و آثارش بر انسان و محیط زندگی او هر گونه سخنی از آسیب‌شناسی و یا ارائه روش‌های مناسب تکوین فرهنگی یا تقویت و حمایت از آن ممکن نیست. یکی از کانونی‌ترین مباحث مالک بن‌نبی همه‌مسائلی است که به حقیقت فرهنگی مرتبط است. از این رو گاهی ابن‌نبی به غور رسی در اعماق فرهنگ غرب یا شرق فرو می‌رود. فلسفه این تلاش فلسفی شناختی عمیق‌تر از فرهنگ و روش‌ها و مبانی آن در مکاتب و دستگاه‌های تفکری و الگوهای علمی مختلف است. بدین وسیله در کوشش است تا از پشت پرده اقدام‌های انسان‌ها و مظاهر و مقاصد هنری یا ادبی و اجتماعی جوامع آگاه شود و در باره آن‌ها تحلیل‌های دقیق تری عرضه کند.

معنویت و زیبایی‌دو بعد بسیار مهم فرهنگ در نگاه مالک است.^{۲۹} وی، در سایه همین حقیقت‌زمینه مناسبی برای همزیستی^{۳۰} و تکامل فرهنگی می‌یابد. در واقع جامعه جهانی چند فرهنگی و یا تکتگرایی فرهنگی در نگاه ابن‌نبی جایگاه می‌یابد. البته نباید در مرزبندی کلیشه‌ای این واژگان و اصطلاحات

۲۹- مشکله الثقافة، ص ۱۰۸.

۳۰- ابن‌نبی فصل سوم کتاب «مشکله الثقافة» را، تعایش الثقافات یعنی همزیستی فرهنگ‌ها نام نهاده است. این تعایش فرهنگی در دیدگاه مالک نه مبتنی بر اضطراب‌های اجتماعی و ضرورت‌های همزیستی بلکه بر اساس نقطه‌های قوت هر فرهنگ و جامعه و فرصت تکامل و تعامل میان آن‌ها صورت می‌گیرد.

گرفتار شویم. ابن نبی شاخص‌های فرهنگی هر قوم و یا مکتب و تمدن را بخوبی مطالعه کرده است. از طرف دیگر خلل‌ها و خلأ‌های آن‌ها را نیز شناخته است. تعامل و تکامل فرهنگی که او پیشنهاد می‌دهد به معنای نقص فرهنگی یک طرف نیست. او همواره با رویکرد اجتماعی و عینیت‌گرا که شاخصه فکری تمدنی اوست تحلیل می‌کند. به نظر مالک الگویی حاکم بر فرهنگ قلب هنر، ادبیات و زیبایی‌شناسی است. در مقابل، شاخصه اصلی فرهنگ مشرق و جهان اسلام اخلاق و حقیقت‌گرایی است. کانون یکی هنر است و کانون دیگری حقیقت است.

مالک معتقد است که انسان در عصر حاضر از سه راه بر جامعه تأثیر می‌نهد یا از سه راه در جامعه نقش آفرینی می‌کند؛ از راه اندیشه، کار و ثروت (مال) در نتیجه اگر به دنبال تغییر درست و منطقی اجتماعی باشیم باید سه گونه هدایت و ارشاد داشته باشیم؛ هدایت فرهنگ، هدایت فعالیت و کار و هدایت سرمایه.^{۳۱} به نظر او این هدایت و ارشاد در هر سه حوزه دارای سه محور است؛ استحکام و اقتدار مبنای، همراهی و همسویی و انسجام در حرکت و یکپارچگی و وحدت در غایت و مقصد. از این رو و به خاطر نبود چنین هدایت‌هایی است که بسیاری از ظرفیت‌ها و فرصت‌های ما از بین می‌رود؛ زیرا توان پیوست کردن آن‌ها و شبکه‌سازی آن‌ها و نیز همسو کردن و مرتبط نمودنشان را نداریم. چه فرصت‌ها و نیروهای که به خاطر راقبت‌های درون سیستمی خنثی شدند و از بین رفتند و به هدف نرسیدند!^{۳۲}

مهمترین فلسفه حرکت اجتماعی و رشد با جماعت و همراهی با مردم از نظر ابن نبی دقیقاً در همین هدایت و همراهی و تعاون است. از نظر او این فلسفه اصلی جامعه‌شناسی اسلامی است. با حرکت‌های فردی سه شاخصه اصلی هدایت (مبنای مستحکم، هماهنگی در حرکت و اشتراک در مقصد و هدف) در فرهنگ و کار و سرمایه متحقق نمی‌شود و عملاً تحول و تغییر اجتماعی رخ نمی‌دهد.

مالک بن نبی به نکته‌ای کلیدی در فرق فرهنگ و علم هم اشاره می‌کند. از نظر او، فرهنگ بیش از این که نظریه‌ای برای معرفت باشد نظریه‌ای برای رفتار است.^{۳۳} برای نمونه دو انسان انگلیسی را تصور کنید که دارای دو شغل کاملاً مختلف باشند. یکی پزشک و دیگری چوپان. حالا دو هم سطح علمی و هم شغل تصور کنید که یکی از سودان و دیگری از ژاپن. بدون تردید در مواجهه با زندگی و حل و فصل معضلات و بحران‌های آن دو نفر اول در عین اختلاف فاحش در تحصیلات اما قرابت بیشتری با هم

۳۱ - شروط النهضه، ص ۸۳.

۳۲ - همان.

۳۳ همان، ص ۸۸.

خواهند داشت. این امر به خاطر همان فرق اساسی فرهنگ و علم است. دو نفر اول گرچه سختی شغلی با هم ندارند هم در عرصه فرهنگی دارای یک هویت فرهنگی اند. در نتیجه در سبک زندگی نسبتاً یک سبک را دارا هستند اما دو نفر دوم گرچه از نظر علم و معرفت در یک سطح هستند اما چون دارای دو فرهنگ و دو سبک زیستن اند در میدان اجتماعی با هم بسیار تفاوت خواهند داشت.^{۳۴}

این نبی در ادامه آسیب شناسی او از عرصه فرهنگ و مناسباتش با انحطاط تمدنی به مسایل بسیار مهمی اشاره دارد. گرچه تمرکز این مباحث در دو کتاب مشکله الثقافه و شروط النهضه است اما در تمام آثارش همواره عامل فرهنگی مورد نقادی و بررسی آسیب شناختی قرار می گیرد.

آسیب شناسی پدیده مدرک گرایی و پدیده عالم نماها و به قول مالک «مُتعالَم‌ها» در جوامع عقب مانده و استعمار شده، مفهوم و آسیب شناسی فرهنگ در تاریخ، مفهوم و آسیب شناسی فرهنگ در آموزش و پرورش، چهارگانه ارکان فرهنگی تربیت: عنصر اخلاق برای تشکیل مناسبات و روابط اجتماعی، عنصر زیبایی شناسی و هنر برای تشکیل ذوق هنری عمومی، منطق عملی برای مرزبندی صورت های فعالیت عمومی و هنر تطبیقی - تجربی سازگار با انواع جوامع^{۳۵}، هدایت فرهنگ، هدایت ذوق هنری و زیبایی شناسی و دهها موضوع مهم و کاربردی دیگر در مباحث مالک در حوزه فرهنگ و مناسباتش با تمدن در آثار او آمده است.

او در زمینه آسیب شناسی دانش و عمل می گوید:

« بارها گفته ایم که چیزی که امروزه مسلمانان کم دارند منطق اندیشه نیست بلکه منطق عمل و حرکت است. آنان نمی اندیشد تا عمل کند بلکه تا بداند و سخن نظری ای زده باشد. ... ما مانند کسی که در حالت خواب و خیال است به فکر عمل نیستیم. به مادران فرزندان ما بنگرید. آنان یا با رفتار وحشیانه کاری می کنند که اطفال او کودن و بی عقل بار آید و یا با سست گرفتن و اختیار مطلق دادن به آنان کاری میکنند که برایشان هیچ حرمت و جایگاهی نماند و برای خواسته های مادران خود هیچ ارزش و ارجی قایل نباشند.»^{۳۶}

۳۴ - مثال با کمی تصرف از خود این نبی است.
 ۳۵ - مالک در این باره تصریح دارد که ما در شرایط کوتونی ملل مسلمان شدیداً به این منطق عملی نیازمندیم زیرا به اندازه کافی عقل مجرد و انتزاعی در دسترس ماست. چیزی که کم داریم عقل عملی و اجرایی است. ما می دانیم چه چیزی را باید فرا بگیریم اما نم بدانیم چگونه و یا چه منطق و روش و برنامه عملی. تقریباً در تمام زندگی و سبک آن در میان ما دنیای اندیشه ها با دنیای عمل راه خود را می روند. فرهنگ داریم اما الگوهای عملی نداریم. سیاست داریم اما وسایل مناسبتش را در اختیار نداریم و درست نمی کنیم. ایده داریم اما از روش تحقیق آگاهی نداریم. ر.ک. شروط النهضه، ص ۱۰۳.
 ۳۶ شروط النهضه، ص ۱۰۳.



المجمع الدولي للأمة الواحدة
INTERNATIONAL UNION OF UNIFIED UMMAH
اتحاديه بين المللى امت واحده



واحد فرهنگى و آموزش
اتحاديه بين المللى امّت واحده
با همکارى مجله الكترونيكى اخوت
www.unified-ummah.com
www.okhowah.com